

رجال دورۀ قاجاریه

علیخان ظل السلطان - سیف الملوك میرزا - اسدالله میرزا نایب الایاله
محمد میرزا کاشف السلطنه

علی خان ظل السلطان برادر اعیانی عباس میرزا نایب السلطنه چندین فرزند داشت و پسر ارشدش سیف الملوك میرزا بود. سیف الملوك میرزا با پدرش فقط سیزده سال تفاوت سن داشت. میرزا محمد تقی سپهر (لسان الملك میگوید: «همانا سیف الملوك میرزا پسر ارشد و اکبر ظل السلطان است و سیزده سال از ظل السلطان روزگار کمتر برده و این شگفت نباشد چه بسا افتاده است که شاهزادگان قوی بنیت کد با سعت عیش روزگار برند دوازده و اگرند در سیزده سالگی خواب بینند و بدبلوغ حلم کامیاب بشوند. (۱) سیف الملوك میرزا خواهر صلبی و بطنی محمد شاه را بد زوجیت داشت و از مفاد نامدهائی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام از طرف عباس میرزا بد ظل السلطان نوشته است چنین مستفاد میشود که نایب السلطنه از این داماد و برادر زاده خود ناراضی بوده است.

پس از فوت فتحعلیشاه کد در نوزدهم جمادی الاخره ۱۲۵۰ در شهر اصفهان اتفاق افتاد چند تن از پسران او از جمله حسین علی میرزا فرمانفرما و مهدی قلی میرزا ملك آرا و ظل السلطان بد ترتیب در فارس و مازندران و طهران مدعی سلطنت شدند ولی هیچیک کاری از پیش نبردند. نشاطی خان شاعر معروف آن دوره میگوید:

۱ - جلد سوم تاریخ قاجاریه ص ۱۳ چاپ دانشمند گرامی آقای جهانگیر قائم مقامی

با وجود ملک آرا ظل سلطان شاه نیست

لیک اوهم مرد میدان محمد شاه نیست (۱)

ظل السلطان پس از جلوس بد تخت سلطنت سیف الملوک میرزا فرزند ارشد خود را بد ولایتعهدی برگزید (۲) و قیام و تمرد اودر طهران چون بد خزانه سلطنتی مسلط بود اهمیت زیادی داشت . رضاقلی خان هدایت مینویسد :

«ظل السلطان در سه ماه سلطنت خود قریب هفتصد هزار تومان از وجوه خزانه را حیف و میل کرد . (۳)

طغیان ظل السلطان دیری نپایید و محمد شاه در ۱۴ رمضان ۱۲۵۰ در طهران بد تخت سلطنت جلوس کرد و «سلطنت عالی شاه نود روز بود» بد حساب جمل تاریخ پادشاهی ظل السلطان شد . (۴)

ظل السلطان بوساطت ضیاء السلطنه دختر فتحعلی شاه و چند تن دیگر از محارم دربار مورد عفو قرار گرفت و میرزا ابوالقاسم قائم مقام وقتی دید که چند نفر از بانوان حرم سرا مدعی تاج و تخت را بد حضور محمد شاه آورده و از اوشفاعت میکنند گفت ارحم من راس مال الدرجاء و سلاحه البکاو جنوده المساء . (۵)

ظل السلطان مدتی در امام زاده قاسم شمیران سکنی داشت و مؤلف تاریخ نو مدعی است که قائم مقام در اواخر دوره صدارت تصمیم گرفتند بود ظل السلطان را برای احراز تاج و تخت مساعدت نماید . چنانگیر میرزا از قول شاهقلی میرزا پسر فتحعلیشاه

۱ - تاریخ عضدی چاپ کوهی ص ۵۵

۲ - تاریخ قاجاریه جلد دوم ص ۹

۳ - روضة الصفای ناصری چاپ خیام جلد دهم ص ۱۷۰

۴ - تاریخ نو ص ۲۳۱

۵ - تاریخ عضدی ص ۵۷

میگوید: «قائم مقام جویای حال ظل السلطان شد و چون من هراسان گردیدم و اظهار بی خبری کردم گفت واهمد مکن بد او بگو تجدید سلطنت تو مثل آب خوردن آسان است.» (۱) رضاقلی خان هدایت در این زمینه مینویسد: «غبار نفاق دیده بصیرت قائم مقام را تیره و غرور استقلال قوه بصارتش را خیره کرد تا بد فکر دور و دراز افتاده یکی از شاهزادگان و اعمام حضرت کیخسرو غلام، رازگو گشته از حال شاهزاده ظل السلطان پژوهش کرد و پیغامی دوستانه بدو فرستاد که اگر خواهی یمنکن که آب رفعت بد جویت درآید و آفتاب طلعت از زیر سحاب احتجاب وضعف برآید. وی تحاشی کرده و شرح پیام را بد محرمان حضرت اعلی ابلاغ نمود.» (۲)

پس از قتل قائم مقام که در سلخ صفر ۱۲۵۱ اتفاق افتاد ظل السلطان محرمانه فعالیتهای خود را از سر گرفت و برای اجرای منظور با چند نفر از امرای مازندران ملاقات کرد. دولت بوسیله میرزا آقا خان وزیر لشکر (بعدها اعتمادالدوله صدر اعظم نوری) از این جریان اطلاع حاصل نمود و ویرا تحت نظر قرارداد. شاهزاده علیحان ظل السلطان مدت کوتاهی را بدین منوال گذرانید و چون دستش از همدجا کوتاه گشت از محمدشاه تقاضا کرد که کاشان و قم را بد تیول او دهند تا او طهران را ترک و در قم سکنی کند. دولت بد این تقاضا ترتیب اثر نداد و با مسافرت او بد مکه معظمه موافقت کرد و روز ۲۴ رجب ۱۲۵۱ مطابق با اول آذر که از قضا روز جلوس او بد تخت سلطنت در طهران هم اول آذر بود (۳) وی را با یک صد نفر سوار مسلح ظاهراً روانه مکه کردند اما از آق بلاغ سه فرسنگی همدان او را بد مراغه و سپس بد اردبیل بردند (۴) شرح فرار

۱ - تاریخ نو ص ۲۳۸

۲ - روضة الصفا جلد دهم ص ۱۶۴

۳ - تاریخ قاجاریه جلد دوم ص ۴۲

۴ - تاریخ عضدی ص ۶۰

ظل السلطان از قلعه اردبیل و عزیمت او به روسیه و اسلامبول و سرانجام اقامت او در عتبات عالیات از موضوع بحث ما خارج است ولی در ضمن یادآوری باید کرد که ظل السلطان در بغداد یکی از عوامل پیشرفت سیاست استعماری انگلستان بود . (۱)

در زمان سلطنت محمد شاه هر وقت که انگلیسها با مقاومت منفی دولت ایران مواجه میشدند ظل السلطان را تحریک و در مرزهای ایران مشکلاتی ایجاد مینمودند ناصرالدین شاه که به سلطنت رسید سالی دو هزار تومان مستمری برای او معین کرد و شاهزاده بینوا تا پایان عمر در بغداد بود و آرزوی سلطنت را بدگور برد .

در این جا بی مناسبت نیست داستانی را که حاکی از صحت عمل و درستی مردم ادوار پیشین است متذکر شویم . حوالی همدان که ظل السلطان متوجه شد به کعبه نمرود و راه او به ترکستان است جعبه کوچکی را که محتوی آن چندین قطعه جواهر نفیس و گرانبها بود در خفا به یکی از روستائیان محل داد و گفت این جعبه پیش تو امانت باشد تا بعدها هر وقت به من دسترسی پیدا کردی و موقع مقتضی بود عیناً مسترد بداری هنگامیکه ظل السلطان به بغداد رفت کشاورز متدین همدانی به اعتبار مقدسه مشرف شد و جعبه را عیناً در بسته به او تسلیم کرد . (۲)

همزمان با تبعید ظل السلطان به آذربایجان سیف الملوك میرزا پسر او را هم به قزوین فرستاد و وی از آنجا حق خروج نداشت لیکن پسرش اسدالله میرزا که خواهرزاده محمد شاه بود به حکمرانی سمنان و دامغان منصوب گردید . اسدالله میرزا تا پایان سلطنت محمد شاه به این سمت باقی بود (۳) و چون عمه اش یعنی دختر

۱ - سفر نامه اوژن فلاندرن صفحات ۱۲۱ و ۳۲۴ و ۳۶۲

۲ - تاریخ عضدی ص ۶۰

۳ - تاریخ قاجاریه جلد سوم ص ۱۳

ظل السلطان را محمد حسن خان سالار پسر آلهیارخان آصف الدوله در حباله نکاح داشت اسدالله میرزا به پشتیبانی او در صفحات خراسان دارای ضیاع و عقار و خانه و مستغلات شد . (۱)

پس از فوت محمد شاه در طهران سیف الملوك میرزا به كمك و معاضدت جمعی از ایلات و عشایر قزوین به خیال خود سری افتاد و عزم طهران کرد ولی به حکم مهرداد علیا مادر ناصرالدین شاه به دست سلیمان خان افشار اسیر و روانه طهران شد و در این جا به حبس مؤبد محکوم گردید . (۲) هدایت در این زمینه چنین مینویسد « لاجرم سلیمان خان ، حسب الامر ، سیف الملوك میرزا را مقید و محبوس با سواران چند روانه طهران نمود و در روز ورود از دروازه ارك مباركده موسوم به « دولت » خالیق به تماشای او رفتند از خیال خام او عبرت گرفته بر دولت پادشاه جوان بخت ترازه ، دعاهاى بی اندازه کردند و آوازه آوردن او مفروع سمع هر جمع شد و آن سیف در غلاف محبس مطموس و دیگر باره چون آغاز محبوس بماند . » (۳)

پس از دستگیری سیف الملوك میرزا اولیای موقت دولت یعنی مشاوران مهرداد علیا مقتضی چنین دانستند که اسدالله میرزا را هم از حکمرانی سمنان و دامغان منفصل و به طهران احضار نمایند (۴) محمد جعفر خور موحی میگوید : « اسدالله میرزا ولدش که به حکومت سمنان اشتغال مینمود چون مصداق الولد سراپید والشبل - یخبر من الاسد بود امراء متفقه مثال عزلش صادر بود دار الخلافدش حاضر ساختند » (۵)

۱ - تاریخ نو ص ۳۰۳

۲ - تاریخ قاجاریه جلد سوم ص ۱۴

۳ - روضه الصفا جلد دهم ص ۳۵۷

۴ - تاریخ قاجاریه جلد سوم ص ۱۴

۵ - حقایق الاخبار ناصری چاپ زوار ص ۳۹

اسدالله میرزا بعدها در دستگاه سلطان مراد میرزا حسام السلطنه وارد خدمت شد و بسال ۱۲۶۹ به حکومت توپسرکان سرافرازی یافت . (۱) حسام السلطنه در ۱۲۷۵ والی فارس شد و اسدالله میرزا را با خود به شیراز برد و سال بعد که بقصد استقرارنظم و آرامش به بوشهر رفت اسدالله میرزا را به نیابت از طرف خود برای رتق و تق و امور در شیراز گذاشت و بهمین سبب از آن بعد او را نایب الایاله می گفتند : حاج میرزا حسن فسائی میگوید .

«نواب اشرف والاحسام السلطنه ، نواب والاسدالله میرزا خواهر زاده خود را در شیراز جنت طراز نایب الحکومه فرموده او را نایب الایاله گفتند و خود از راه کازرون و برازجان عازم بوشهر شدند ...»

در ۱۲۸۲ حکومت دشتی و دشتستان حکومت بوشهر و دشتی و دشتستان را به شاهزاده اسدالله میرزا نایب الایاله خواهر زاده خود ارزانی داشتند . « (۲) نایب - الایاله در ۱۲۸۵ از حکمرانی بوشهر معزول و حکومت لارستان و سبعمه و نواحی بندر عباس به او محول گردید . ماموریت اسدالله میرزا در این منطقه دیری نپائید و وی در اثر مداخلات ناروای شیخ مسقط و بالیوز انگلیس در بندر عباس از سمت خود استعفا داد . (۳) ظاهراً اسدالله میرزا تا چند سال بعد در توابع فارس مشاغل گوناگون داشته است و در ۱۲۹۲ بطهران مراجعت میکند محمد حسن خان اعتماد - السلطنه در ذیل وقایع همین سال اخیرالذکر مینویسد :

«صبح دیدن اسدالله میرزا نایب الایاله که از بوشهر آمده بود رفتم . « (۴)

۰۰۰۰۰

۱ - همان کتاب ص ۱۲۹

۲ - فارسنامه ناصری گفتار اول ص ۳۲۰ و ص ۳۲۳

۳ - الضیاء ص ۳۲۷

۴ - روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ص ۲۰

محمد میرزا پسر اسدالله میرزا نایب‌الایاله که بعد کاشف السلطنه لقب گرفت و بد چایکار معروف شد از شاگردان نخبه دارالفنون بود و از آن جا به وزارت خارجه رفت و در حدود ۱۳۰۱ ه. ق بسمت نایب اول سفارت ایران بقصد تکمیل تحصیلات عالیه عازم پاریس گردید . حاج محمد علی پیرزاده در ذیل «ذکراعضای سفارت‌خانه ایران در پاریس» مینویسد : «نایب اول سفارت نواب والا حاجی محمد میرزا پسر مرحوم اسدالله میرزا نایب‌الایاله است . مدت دو سال است که در پاریس در سفارت خانه در خدمت جناب نظر آقای وزیر مختار مشغول امورات سفارت میباشند و تحصیل زبان فرانسه را بسیار خوب کرده و حالا نیز در مدرسه مخصوص در علم فقه و محاکمات و مرافعه تحصیل مینمایند و با اعیان و اشراف و بزرگان پاریس و سفرای خارجه کلا آشنائی بهم رسانیده‌اند و در جمیع دعوتها و میهمانیها و بالهائی که آنها میدهند شاهزاده حاجی محمد میرزا را اخبار داده در آن مجلس حاضر میشود و الحق خوب میتواند از عهده معاشرت با آنها بر آید و صاحب اخلاق حمیده و حالات خوب میباشد ،

پس از بازگشت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگستان حاج محمد میرزا با صرار میرزا عبدالله خان انتظام الدوله یوشی (بعد ها سردار امجد) که خواهر شاهزاده را به زوجیت داشت بدایران مراجعت نمود . دکتر فوریه فرانسوی مینویسد : « میرزا عبدالله خان پیشخدمت که دو خواهر او از زنان شاهند (یعنی عایشه خانم و لیلی خانم) با محمد میرزا کاشف برادر زن خود که سالها در سفارت ایران در پاریس منشی بود همراه است . کاشف چنین مینماید که از مفارقت پاریس چندان راضی نیست بر عکس میرزا عبدالله خان که از برگرداندن او بد وطن مسرور است . » (۲)

۱ - سفرنامه حاج پیرزاده ص ۱۸۶

۲ - سه سال در دربار ایران بقلم دکتر فوریه ترجمه عباس اقبال ص ۵۳

محمد میرزا سری پر شور داشت و با حکومت خود کامگی مخالف بود و در ۱۳۰۷ که سید جمال‌الدین اسدآبادی بطهران آمد اغلب بد ملاقات او میرفت ولی بعد که معاشرت با سید محدود و ممنوع گشت او نیز ناگزیر از این عمل امساک کرد. آقای تقی زاده میگوید در ابتدای امر اشخاص اصلاح طلب دور سید را گرفتند ولی بعدها بواسطه بی میلی دولت تردد کمتر شد و شاهزاده کاشف السلطنه به ایشان گفته است که روزی با میرزا رضای کرمانی که از اصحاب سید بود تصادفاً ملاقات شد و او اظهار داشت چرا دیگر خدمت سید نمیرسید .

محمد میرزا بعدها در دستگاه شاهزاده ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله پسر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بد خدمت اشتغال جست و هنگامیکه او والی خراسان بود بد حکومت ترشیز مأموریت یافت . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در ذیل وقایع رجب ۱۳۱۲ مینویسد : « امروز از ملک التجار شنیدم که حاجی محمد میرزا پسر اسدالله میرزا نوه ظل السلطان که از طرف مادر نوه عباس میرزا است و سالها در پاریس نایب سفارت بوده... این اواخر از شدت پریشانی ملتجی بد مؤیدالدوله شده و خراسان بود میرزا محمد علی خط ساز شیرازی نوکر میرزا رضاقلی خان منشی صدراعظم ... بعضی احکام جعلی ساختند و ترشیز رفته این محمد میرزا هم حاکم ترشیز بود او را حبس و شکنجه کرده سد چهار هزار تومان از او گرفته بعد بد اسم این که این شخص از دوستان ملکم خان است و دو سه جلد کتاب فرنگی میان اسبابش بوده زنجیر به گسردنش گذاشته بد مشهد فرستاده . » (۱)

محمد میرزا بعد فراراً بد روسیه و از آنجا بد اسلامبول رفت و بد تاسیس تجارت خانهای برای فروش کالاهای ایرانی مبادرت نمود و بعد چون دولت ایران او را از

دولت عثمانی خواست از اسلامبول روانه فرانسه شد و در پاریس رحل اقامت افکند . در همان ایام میرزا رضای کرمانی به قصد قتل شاه قاجار عازم ایران میشود و یکی از مستخدمین کاشف السلطنه هم از اسلامبول به عزم طهران حرکت میکنند و از بادکوبه تا بابل با میرزا رضا همسفر بوده است . میرزا در استنطاقاتی که از او شده است میگوید غلامرضا مستخدم کاشف السلطنه در بار فروش (بابل) به منزل انتظام الدوله رفت و بعد بابل را به قصد طهران ترک گفت . (۱)

یکی دو سال که از جلوس مظفرالدین شاه گذشت محمد میرزا به طهران آمد و مأمور بلدیّه شد و خیابانها را نامگذاری کرد و سر و صورتی به شهر داد و مورد تقدیر قرار گرفت . چند سال بعد به سمت ژنرال کنسول به هندوستان رفت و در همین مسافرت بود که بد فکر احداث باغ چای افتاد و در مراجعت تعدادی تخم و نهال چای و قهوه و دارچین به ایران آورد و در دامنه کوه چاهانده کنار جاده لاهیجان و لنگرود غرس کرد . حاج محمد ابراهیم خان صدیق الممالک شیبانی در کتاب منتخب التواریخ مظفری ذیل وقایع سال ۱۳۲۱ ه . ق مینویسد : « در این سنه تخم چای را از هندوستان به ایران آوردند و در کنار بحر خزر کاشتند چای بدست آمد اگر اهالی اهتمام نمایند ایران از خریدن چای خارجه فارغ خواهد شد . » (۲)

محمد میرزا در ۱۳۳۴ ه . ق به معاونت وزارت داخله منصوب شد . آقای احمد علی سپهر مورخ الدوله مینویسد : « روز جمعه ۲۸ ع ۲ (۱۳۳۴) محمد ولی - خان سپهسالار رئیس الوزرا شد و روز بعد کاشف السلطنه را به معاونت وزارت داخله انتخاب کرد . شاهزاده از رجال تحصیل کرده و مجرب دولت بشمار میرفت و بیش از

۱ - تاریخ بیداری ص ۷۸

۲ - منتخب التواریخ مظفری ص ۵۳۸

هرکس در عزل فرمانفرما و نصب سپهسالار تأثیر داشت: یکی از خدمات مشارالیه کشت چای در ایران بود که با استخدام چند نفر متخصص چینی ترتیب زراعت آنرا به فلاحین ایرانی آموخت. « (۱)

با در نظر گرفتن فقدان وسایط حمل و نقل و نا امنی راهها و عدم تسطیح طرق و شوارع در آن ایام همت و پشتکار و خدمات ذقیمت کاشف السلطنه بیشتر روشن و آشکار میشود. محمد میرزا نقشه خود را که متضمن منافع بیشماری برای کشور و هم میهنانش بود همچنان با روحی خستگی ناپذیر تا زمان اعلیحضرت فقید دنبال کرد ولی افسوس که ناپهنگام اجل گریبان او را گرفت و مهلتش نداد که نتیجه کوشش و فعالیت خود را به رای العین مشاهده نماید. روزنامه اطلاعات مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۰۸ مینویسد: « آقای کاشف السلطنه چایکار که شش ماه بود به ممالک چین و ژاپون برای تحصیل اطلاعات زراعتی چای مسافرت نموده بود دیروز با کشتی وارد بوشهر شد و قرار است امروز عازم طهران شوند. چهار نفر زارع چینی هم برای چایکاری استخدام و همراه آوردند. « همین روزنامه در شماره بعد چنین مینویسد: « یک ساعت قبل از ظهر دیروز آقای کاشف السلطنه چایکار از بوشهر با اتومبیل عازم شیراز گردید و در کتل ملو. بین دالکی و کنار تخته غفلتا اتومبیل پرت شده آقای کاشف السلطنه و یک نفر امنیه بلافاصله فوت مینمایند. جنازه امنیه در کنار تخته دفن شد و برای حمل جنازه کاشف السلطنه از شیراز اتومبیل خواسته اند. مجلس ترحیم در مسجد سپهسالار منعقد میگردد. چهار نفر چایکار که با اتومبیل دیگر حرکت کرده بودند بسلامت وارد شیراز شده و بطهران حرکت کردند. « باستناد شماره مورخ یازدهم اردیبهشت همین روزنامه پس از فوت کاشف السلطنه مسیو پرتیوا به ریاست

مؤسسه چایکاری منصوب و با چهار نفر کارشناس چینی عازم لاهیجان میشود .
مفتخر السلطنه نوذقه فتحعلیشاه همسر کاشف السلطنه بود و حاج مخبر السلطنه هدایت
داستان جالبی راجع به او نوشته که از موضوع بحث ما خارج است و خوانندگانی که
ذوق مطالعه این قبیل مطالب را داشته باشند ممکن است به ص ۲۱۸ چاپ اول
خاطرات و خطرات مراجعه نمایند .

امروز منطقه وسیعی در کرانه های دریای خزر از چالوس تا آستارا و هشتپر
یعنی متجاوز از ۱۹۰۶۳ هکتار باغ در ۹۰۸ قریه زیر کشت چای میباشد و ۱۰۶
کارخانه چایسازی در صفحات شمال دایر گردیده و جمع کثیری کشاورز و کارگر فنی و
غیر فنی در مؤسسه های چای به کار اشتغال دارند . ترنم و تغنی دوشیزگان گیلانی و
الحان و نغمات دلکش آنان هنگام چیدن برگ سبز در باغات چای بد مثابه درویدست
که پیوسته بر آرامگاه کاشف السلطنه در لاهیجان و بدروان پاک او نثار میشود .

چند تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمیدانم

نه ترسا و یهودیم نه گیرم نه مسلمانم

نه شرقیم نه غربیم نه بریم نه بحریم

نه ارکان طبیعیم نه از افلاک گردانم

هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن

بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدانم

الا ای شمس تبریزی چنان مستم درین عالم

که جز مستی و قلاشی نباشد هیچ درمانم

(مولوی)